

اشتغال زنان؛ آثار و پیامد آن بر خانواده و

تربیت فرزندان

مهتاب رحیمی*

چکیده

یکی از پدیده‌های کنونی دنیای معاصر، تمایل روزافزون زنان به اشتغال در محیط بیرون از خانه است. این پدیده با این‌که در ماهیت خود یک امر منفی نیست؛ ولی پیامدهایی را که بر روابط خانوادگی (مثل زناشویی) و بالاخص تربیت فرزندان و کلیت جامعه بر جای می‌گذارد، اصل اشتغال زنان را- به ویژه در جوامع سنتی- زیر سؤال قرار داده است؛ ازاین‌رو، تحقیق حاضر در دو بخش روی این موضوع بحث نموده است که در بخش اول با پرداختن به علل و عوامل گرایش زنان به اشتغال؛ هم‌چون: افزایش تحصیلات و تخصص زنان در زمینه‌های مختلف و گسترش اندیشه‌های فمینیستی اشاره شده است؛ اما آنچه که موضوع اشتغال زنان را تبدیل به یک مسأله (Problem) نموده، تأثیر مستقیم آن بر روی تربیت فرزندان است. از این زاویه در بخش دوم به آثار و پیامدهای اشتغال زنان بر خانواده به‌طور عموم و تأثیرات منفی آن بر روند تربیت فرزندان پرداخته شده است. در کل روی یک‌سری تدابیری در راستای کاهش تأثیرات منفی اشتغال زنان بر تربیت کودکان

تأکید گردیده است؛ چرا که آغوش گرم مادران، بی‌بدیل‌ترین پناه‌گاه و مکان برای تربیت فرزندان است. در نتیجه این مادران هستند که می‌توانند محیط خانواده را تبدیل به یک کانون پرمحبت برای فرزندان نموده و زمینه را برای رشد و تعالی آنان فراهم کنند.

واژگان کلیدی: خانواده، اشتغال زنان، وظایف خانوادگی، تربیت، آثار و پیامد.

مقدمه

یکی از پدیده‌های قابل توجه و تأثیرگذار در حیات اجتماعی جوامع انسانی، که نه تنها بازار کار؛ بلکه زندگی خانوادگی و هم‌چنین نه‌تنها زندگی زنان؛ بلکه زندگی مردان و فرزندان را دستخوش تغییر و تحول کرده است، گرایش و جذب زنان به اشتغال در بازار کار و بیرون از محیط خانه است. باید توجه داشت که ابعاد و اهمیت تحول در فعالیت نیروی کار زنان، به‌ویژه زنان متأهل (در قرن بیستم)، در شیوه زندگی خانوادگی و تربیت فرزندان بیش‌تر نمایان می‌شود؛ زیرا طبق باور عموم و سنت‌های دیرین جوامع، بالاخص آموزه‌های دینی، وظایف مهم زنان مادری و مدیریت داخلی خانه است؛ ازاین‌روی، اشتغال آنان در بیرون از خانه به وظایف دسته‌اول آنان لطمه جدی خواهد زد؛ ولی شرکت فعالانه آنان در عصر حاضر در تمامی عرصه‌های حیات جمعی و فردی در جامعه، نشان‌دهنده لیاقت و شایستگی زنان در مشارکت‌جستن در اداره امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تولیدی می‌باشد.

در کل باید اذعان نمود که اکنون پدیده اشتغال زنان در خارج از محیط خانه، یک امر عادی و به مطالبات اصلی آنان تبدیل شده است و از طرفی تردیدی نیست که خانواده مناسب‌ترین و شایسته‌ترین پناه‌گاه و مکان برای تربیت فرزندان است. از همین بابت است که مادران اولین مربیان در امر تربیت فرزندان به حساب می‌آیند؛ به‌گونه‌ای که می‌توانند در محیط گرم خانواده، کانون پرمحبت برای عموم فرزندان فراهم نمایند و آنان را از فراز و نشیب‌های پر پیچ و خم زندگی به‌سوی رشد و تعالی رهنمون گردند؛ اما از اوایل قرن بیستم و از زمان ورود چشم‌گیر زنان به بازار کار، به‌نوعی کارکردهای حمایتی و مراقبتی‌شان دچار خدشه گردیده و زیر سؤال

رفته است. از این جهت دغدغه‌هایی را در راستای انجام درست وظایف مادری که نظام آفرینش در پرورش تربیت فرزندان، چه در دوران جنینی آنان و چه پس از آن، بر عهده زنان قرار داده، به وجود آورده است. حال با توجه به پیچیدگی زندگی و نقش‌های متعددی که در جامعه به وجود آمده است - به نحوی که هر کدام اقتضات خاص خود را نیز به وجود آورده است - ضرورت دارد که به جامعه زنان، به عنوان نصف اعضای فعال جامعه، به جایگاه‌شان در عرصه اجتماع توجه خاص گردد تا بتوانند در برنامه‌های توسعه‌ای کشور نقش فعالی را ایفا نمایند؛ بدان معنا که توجه به جایگاه و موقعیت زنان در جامعه، در واقع ارج نهادن به آنان به عنوان رکن مهم پیکره جامعه انسانی و فرصت دادن به آنان برای اعمال اراده و نظرشان در مسائل شخصی و اجتماعی است و این امر، باعث می‌شود تا نقش برجسته و مؤثری در پیشرفت و توسعه کشور داشته باشند؛ ولی اگر پیامدهای منفی حضور زنان - بالاخص زنان متأهل و خانه‌دار - در جامعه مدنظر قرار نگیرد و در آن راستا تدابیر مقتضی پیش‌بینی نشود، اثرات نامطلوب و جبران‌ناپذیری را، به‌ویژه در امر تربیت فرزندان، برجای خواهد گذاشت. از این زاویه، برخورد آگاهانه با این موضوع ایجاب می‌کند که این مسأله از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار گیرد. قابل ذکر است که این بحث در دو بخش سازمان‌دهی شده است که به‌صورت منطقی، بخش اول به علل و عوامل تمایل و علاقه‌مندی زنان به واردشدن در بازار کار پرداخته و بخش دوم به پیامدها و آثار اشتغال زنان بر محیط خانواده به‌طور عموم و بر تربیت فرزندان به‌طور خاص.

اما قبل از پرداختن به اصل بحث، خوب است که واژه‌های محوری و کلیدی بحث را توضیح داده و تعیین مراد نماییم.

توضیح مفاهیم

خانواده: این واژه به‌لحاظ لغوی به مفهوم خاندان، دودمان، زن و فرزند و فامیل می‌باشد (عمید، ۱۳۷۶: ۵۴۲)؛ ولی از نظر جامعه‌شناسی - که بیش‌تر ناظر به کاربرد و مفهوم اصطلاحی آن است - خانواده نخستین شکل زندگی اجتماعی انسان است که در رشد او

تأثیر به‌سزایی دارد. در حقیقت خانواده مجموعه پیچیده‌ای است از انواع روابط، روندها و پدیده‌های مختلف؛ در واقع خانواده نظامی است از حیات اجتماعی که در آن، مناسبات جسمی و روانی، اقتصادی و اخلاقی و فرهنگی با هم گره خورده و مجموعه یکپارچه‌ای را تشکیل داده‌اند. خانواده با این‌که یک گروه اجتماعی است؛ ولی گروه اجتماعی خاصی است که دارای محل سکونت واحد، فعالیت اقتصادی مشترک و کارکرد تجدید نسل است. در نهایت می‌توان گفت که «خانواده نخستین سلول و واحد زندگی اجتماعی و اساسی‌ترین نهاد جامعه است که مرکب از یک یا چند زن که با یک یا چند مرد زندگی می‌کنند و ممکن است کودکانی هم داشته باشند. روابط جنسی معینی که مورد قبول جامعه است و حقوق و تکالیف افراد نسبت به یکدیگر، از ویژگی‌های خانواده شمرده می‌شوند» (تقوی، ۱۳۸۲: ۷-۸).

اشتغال زنان: کلمه اشتغال، در کاربردهای لغوی به‌معنای هرنوع مشغولیت و پرداختن به هرکاری که موجب سرگرمی شود، می‌باشد (معین، ۱۳۸۵: ۲۸۰)؛ اما در این‌جا که به‌صورت ترکیبی و مضاف (اشتغال زنان) به‌کار رفته، منظور هرنوع فعالیت دستمزدی یا سودآور، که در بخش‌های اقتصادی انجام می‌شود و در نهایت به رشد و توسعه اقتصادی جامعه منجر می‌گردد، می‌باشد. هم‌چنین این واژه به عهده‌داری هرنوع مشاغلی که در خارج از خانه توسط زنان صورت می‌گیرد، اشاره دارد. در کل، موضوع اشتغال زنان یک پدیده قرن بیستمی است. از همین رو، تا کنون در جامعه با واکنش‌های متفاوتی مواجه شده است؛ مثلاً در باور و دیدگاه سنتی جامعه، زن باید مسؤول اداره خانه و فرزندآوری و تربیت و پرورش آن باشد؛ اما در طرف مقابل، یک نگاه افراطی از طرف فمینیست‌ها وجود دارد که معتقدند بحث اشتغال زنان یک مسأله (Problem) است؛ چون کنترل بر منابع مالی را هدف گرفته است؛ چرا که منابع مالی به مردان در زندگی زناشویی چنان قدرتی می‌دهد که در هرشرایطی ترک شوهر را برای زنان دشوار می‌سازد (منصورنژاد، ۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۳۲).

وظایف خانوادگی: وظایف جمع وظیفه است که در کتب لغت به‌معنای کاری که انسان مکلف به انجام‌دادن آن می‌باشد، استعمال شده است؛ ازاین‌رو، «وظایف خانوادگی» به‌معنای همان کارهایی است که انسان مکلف به انجام‌دادن آن‌ها در محیط خانه می‌باشد. در حقیقت

وظایف خانوادگی، در چارچوب نظام خانواده شکل می‌گیرند (عمید، ۱۳۷۶: ۱۱۹۲).

از نظر جامعه‌شناسی، نظام خانواده، مجموعه‌ای از انتظارات و عملکردی است که از طریق الگوها و شیوه‌های مراوده‌ای یا میان‌کنش‌های اعضای خانواده پدید می‌آید. این مراودات یا رفتارهای میان‌کنشی، الگوهایی مبنی بر این‌که چطور، چه وقت و با چه کسی رابطه برقرار شود را پدید می‌آورند؛ یعنی به‌گونه‌ای که رفتار اعضای خانواده قاعده‌مند می‌گردد؛ ولی آنچه که باعث استمرار این الگوها می‌گردد، دو نوع سیستم دیگر است که یکی از آن‌ها همگانی و دارای قواعد جهانی است و بر کلیت سازمان خانواده حکومت می‌کند؛ مثل سلسله‌مراتب قدرت که باید وجود داشته باشد که در آن والدین و فرزندان از سطوح متفاوت اقتدار برخوردارند (منادی، ۱۳۸۵: ۳۴-۳۶).

البته در کنار آن‌ها باید نقش‌های مکملی هم وجود داشته باشد تا زن و شوهر به‌صورت یک تیم عمل کنند. سیستم دومی، به‌طور خاص، در بردارنده انتظارات متقابل اعضای خانواده از یکدیگر است؛ یعنی زن و شوهر باید الگوهایی را پدید آورند که در چارچوب آن‌ها، هریک عملکرد دیگری را در بسیاری از زمینه‌ها حمایت و تکمیل کنند؛ به این معنا که هم زن و هم شوهر باید بخشی از مجزای خود را برای کسب تعلق از دست بدهند؛ زیرا پافشاری زن و شوهر در حفظ حقوق مستقل خود ^{۱۳۳} ناممکن است زیرا «به هم وابستگی» رفتن را مختل سازد.

به بیان روشن‌تر، وظایف خانوادگی ناظر به یک مجموعه مسئولیت‌هایی است که هریک از اعضای خانواده، با رعایت سلسله‌مراتب، باید انجام دهند و خانواده متشکل از زن و شوهر و فرزندان است که دارای تکالیف و نقش‌هایی هستند که برای عملکرد و بقای خانواده حیاتی است؛ بدان معنا که قصور هریک از اعضای خانواده- به‌ویژه زن- در انجام تکالیف خود، ضربه جبران‌ناپذیری را بر پیکره خانواده وارد می‌کند و در نهایت استحکام و بنیان خانواده را متزلزل می‌سازد (شاو، ۱۳۸۶: ۴۵-۴۶).

تربیت: واژه تربیت در کتاب‌های لغت از ماده «ربو» به‌معنای افزودن و رشد و نمو آمده

است؛ اما معنایی که در این جا مدنظر است، همان وظیفه مادری است که از مادران انتظار می‌رود فرزندان‌شان را مطابق مجموعه هنجارها، انتظارات و چارچوب‌ها بزرگ نمایند؛ یعنی از مادران انتظار می‌رود که فرزندان را مطابق آموزه‌های مورد توافق و پذیرفته‌شده جامعه، که موجب نظم و ثبات در جامعه می‌گردد، تربیت کنند. در واقع، تربیت عبارت است از: آموزش مجموعه‌ای از اصول و ارزش‌های اخلاقی پذیرفته‌شده در جامعه به فرزندان با این بیان که وظیفه اولیه مادران، آموزش مجموعه اعمال عمدی و هدفداری است که بر اساس برنامه‌ریزی سنجیده‌شده انجام می‌شود تا شناخت‌ها، باورها، نگرش‌ها و رفتارهای مطلوب در فرزندان پرورانده شوند (داودی، ۱۳۸۸، ۹-۱۲) و در صورت شاغل شدن مادران در بیرون از محیط خانه، جای این نگرانی وجود دارد که آنان در اثر اشتغال به کارهای بیرون از خانه، نسبت به وظایف‌شان، که همانا تربیت فرزندان است، غفلت ورزند. در کل خانواده‌ها که مادران در مرکزیت آن قرار دارند، هم در امر تعلیم و تربیت و هم در اجتماعی شدن فرزندان نقش بسیار مهمی دارند. از این منظر، خانواده نه تنها نهادی است که کودکان را در دوران قبل از بلوغ جسمانی حمایت می‌کند؛ بلکه نهادی است که نخستین فرصت‌های اجتماعی شدن و تعلیم و تربیت را برای آنان فراهم می‌آورد. در واقع خانواده دریچه‌ای هست برای ورود کودکان به جامعه که در بستر آن ارزش‌ها، قوانین، یا طرز تفکر، یا یک نظام اندیشه و ایده‌ها، یا عقاید، سنت‌ها و ارزش‌های اخلاقی جامعه‌ای را که کودکان در آن زندگی می‌کنند، می‌پذیرند و با ارزش‌ها خو می‌گیرند و برای‌شان تبدیل به یک امر درونی می‌گردد (تقوی، ۱۳۸۲: ۱۸۵-۱۸۹).

آثار و پیامد: گرچه در معنای لغوی، واژه آثار به معنای نشانه‌ها به کار رفته است؛ ولی در این جا که به صورت مترادف با واژه پیامد استعمال شده است، مفهوم و بار معنایی از آن مدنظر است که در نقش معلول قرار دارد. البته این مفهوم با مفهوم لغوی این کلمه قرابت و نزدیکی زیادی دارد؛ چرا که در لغت نیز در نقش معلولی به کار رفته است و اندیشمندان، آثار را به دو نوع سفلیایی و علیایی تقسیم نموده‌اند و از این منظر، آثاری که در هوا و جو پدیدار شود؛ مانند رعد و برق، باران و برف و... آثار علیایی گفته می‌شوند و پدیده‌هایی که در زمین نمایان

شوند؛ مثل چشمه‌ها، کوه‌ها و... آثار سفلاپی (عمید، ۱۳۷۶: ۱۴). با این وصف به‌طور کلی شاید هیچ پدیده‌ای در عالم هستی بدون آثار و پیامدها (چه مثبت و چه منفی) وجود نداشته باشد؛ از این منظر، اشتغال زنان به‌حیث یک پدیده اجتماعی، عاری از آثار و پیامدها نیست. از همین بابت، می‌توان به‌طور قطع گفت که گرایش و تمایل زنان به اشتغال، بیش از همه بر خانواده و روابط زناشویی تأثیر می‌گذارد؛ با این توضیح که در بسیاری از مواقع، به‌جای این که اشتغال زنان در خدمت نهاد خانواده قرار گیرد، به تعارض و تقابل نقش‌ها در محیط خانواده منجر می‌شود و از این جهت حتی در برخی موارد باعث زوال نهاد مقدس خانواده می‌گردد؛ پس خوب است که در این‌جا به یک نکته اشاره شود و آن این‌که اسلام از زن وظیفه اقتصادی و تأمین معاش نخواست است؛ هرچند اگر از بعد مثبت به آن نگریسته شود، می‌تواند کمک به اقتصاد خانواده باشد؛ ولی نه به تحمل آثار و پیامدهای منفی آن بر روابط خانوادگی - بالاخص تربیت فرزندان-. البته از طرفی اسلام هرگز زن را در خانه زندانی هم نکرده و شرکت و حضور آنان را در مشاغل و فعالیت‌های مثبت و سازنده اجتماعی، با پیش‌بینی تدابیر لازم، مجاز دانسته است. در کل از دیدگاه اسلام، اداره مالی خانواده به عهده مرد واگذار شده است و زن را از پذیرش مسئولیت این امر معاف کرده تا با خیالی آسوده به اداره زندگی و ایفای نقش خویش - که همانا مدیریت امور داخلی خانه و تربیت و پرورش فرزند می‌باشد- بپردازد (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۱۳-۲۱۹).

بخش اول: علل و عوامل گرایش زنان به اشتغال

مسئله زنان جدا از اجتماع نیست و باید در قالب کلیت جامعه مورد بحث قرار گیرد. از طرف دیگر، بر کسی که اندک توجه به موضوعات جامعه داشته باشد، پوشیده نیست که پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی جامعه بشری به نگرشی همه‌جانبه نیاز دارد تا دست‌یابی به راه‌کارهای اصولی و پذیرفتنی که متناسب با فرهنگ، عرف و ارزش‌های هر جامعه - بالاخص جامعه سنتی و در حال مدرن شدن افغانستان- باشد، ممکن گردد. با این وصف اگر به روند و فلسفه وجودی شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی زنان، و به تبع آن، برگزاری کنفرانس‌های

متعدد در راستای تصویب اسناد گوناگون در این زمینه (به صورت مقاوله نامه و میثاق نامه) توجه شود، روشن می گردد که جنجال های مکاتب فمینیستی تأثیرات شگرفی بر محتوا و ساختار این مقاوله نامه ها داشته اند.

به طور عمده جنجال های مذکور برخاسته از دیدگاه هایی هستند که معتقدند زنان همواره زیر ستم نظام های مردسالارانه بوده اند؛ از این جهت آنان را از طریق ورود به بازار کار، اشتغال و کسب استقلال مالی، تشویق به رهایی می نمایند؛ چرا که به عقیده این قبیل جریان ها، وابستگی مالی زنان به مردان، علت پدید آمدن نظام های مردسالارانه است؛ ولی از آنجایی که این جنبش ها نگاه شان به مسئله زنان یک جانبه گرایانه و افراطی می باشد؛ لذا به همین دلیل هیچ گاه توفیقی در بازشناسی هویت زنانگی زنان نداشته اند؛ بلکه در واقع به خاطر درک ناصواب شان از مسائل و موضوعات مربوط به زنان، نتوانسته اند یک راه کار درست که بتواند سلامت اخلاقی و روابط خانوادگی را - حتی الامکان - تضمین کند، ارائه نمایند. در این میان، اگرچه مسئله گرایش روزافزون زنان به اشتغال اهمیت ویژه ای دارد؛ اما همه مسائل زنان نیست، آنچه که بیش از هر چیز اهمیت دارد - در کنار طرح اشتغال زنان - توجه به ارائه راه کار در مورد مسائل خانوادگی و تربیت و مراقبت از فرزندان در زمان اشتغال زنان در بیرون از محیط خانه است.

به هر حال، به یک مسئله باید اعتراف کرد و آن این که از موضوعات مهم اجتماعی که در دهه های اخیر، محور برنامه ریزی توسعه اجتماعی در کشورها قرار گرفته است، موضوع میزان حضور و ایفای نقش زنان در حوزه های مختلف جامعه است.

۱. پیشینه حضور زنان در عرصه اشتغال

حضور زنان در بخش های خدماتی و تولیدی جامعه از پدیده های تازه نیست؛ چنان که پرفسور «گیرشمن» در باره جایگاه کلی زنان در جامعه معتقد است: «در جامعه بدوی، وظیفه مخصوصی به عهده زن گذاشته شده بود. وی گذشته از آن که نگهبان آتش و شاید اختراع کننده و سازنده ظروف سفالین بود، مسئولیت جست و جوی ریشه های خوردنی

نباتات یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی را هم به عهده داشته است. نخستین مساعی او در راه کشاورزی، در زمین‌های رسوبی انجام گرفت و در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود، زن با کشاورزی ابتدایی خود در دوره حجر... ابداعات بسیاری نموده... در چنین جوامعی، زن امورات قبیله را اداره می‌کند و حتی به مقام روحانیت هم می‌رسد و در عین حال زنجیر اتصال خانواده به وسیله سلسله زنان صورت می‌گیرد» (راوندی، ۱۳۸۷: ۲۹).

در این مرحله (مادرشاهی)، زن اقتصاد قبیله، خصوصاً امور کشاورزی را به عهده داشته، شکار از نظر تأمین معیشت چندان اهمیتی نداشت (راوندی، ۱۳۸۷: ۲۹-۳۰). در دوره ماقبل تاریخ، در مشرق‌زمین نیز زنان به دلیل اعتبار و جایگاه‌شان در مقام مادری، که با تولید مثل موجب استمرار نسل بشر می‌شد، جایگاه مهم و اساسی داشتند. در این دوره، فعالیت‌های کشاورزی و بذرافشانی و تأمین خوراک خانواده و نیز ساخت ظروف و تهیه وسایل زندگی به دست زنان صورت می‌گرفته (رضایی، ۱۳۸۶: ۲۸). در همین دوران، در مغرب‌زمین نیز زنان ضمن اشتغال به امور خانه، در خارج از منزل با کوزه‌گری و کار در مزارع همدوش مردان فعالیت می‌کردند (ویل دورانت، ۱۳۸۲: ۱۲). به نظر می‌رسد در این دوران، زنان به سبب نقش مادری در مشرق‌زمین در مقایسه با مغرب‌زمین قداست و اعتبار ویژه‌ای داشته‌اند. هرچند در غرب زمینه‌های حضور اقتصادی آنان در امور خانگی پیش از نقش زایشی مدنظر قرار می‌گرفت، در مشرق زمین، بر اثر ظهور تمدن‌هایی بزرگی؛ چون: ایران، بابل، چین، ژاپن و مصر سبب شد که جایگاه زنان در آن‌ها تا حد اداره قبایل، قضاوت و مشورت، حاکمیت و فرمان‌روایی و حضور در مجامع دینی ارتقا یابد و آنان در امور اقتصادی نیز به همین نسبت شأن بالاتری یافتند. از جمله در ایران بخش اعظم ترقی اقتصادی، ابداع نظام نوین کشاورزی و دام‌پروری، فعالیت در عرصه صنایع دستی و تجارت، و مشاغلی چون نگهبانی آتش مقدس در آتشکده، وکالت و قضاوت در دادگستری به عهده آنان بوده است (رضایی، ۱۳۸۶: ۲۱۵).

هم‌چنین در تمدن بابل و مصر، زنان از حق مالکیت و خرید و فروش از محل درآمد خود، فعالیت در عرصه بازرگانی، منشی‌گری و صنایع برخوردار بودند و تنها در چین با استقرار حکومت ملوک‌الطوایفی، زنان در امور اقتصادی تنزل درجه پیدا کردند. در مقایسه با این

دوره؛ یعنی آغاز تمدن و مدنیت، در مغرب‌زمین، تمدن‌های یونان و روم با ویژگی‌هایی شکل گرفت. این عصر آغاز دوره پدرشاهی و تدوین قوانین ناظر به امور جنسی به‌دست مردان بود و در قیاس با مشرق‌زمین سیری قهقراپی به‌شمار می‌آید (ویل دورانت، ۱۳۸۲: ۸۵۷). اعتقاد به یگانگی نیروی توالد و اختصاص آن به مردان، اشاعه زناشویی سیاسی، رواج روسپی‌گری و انجمن روسپی‌خانه‌ها، آزادی و هرزه‌گری زنان به اندازه مردان و فسخ رسم ارث‌بردن از طرف مادر، موجب شد تا حضور زنان در عرصه‌های اقتصادی بیش‌تر گردد و فعالیت آنان در حوزه امور خانگی، از جمله ریسندگی و بافندگی، قلاب‌دوزی، آسیاب‌کردن غلات در یونان، و در سطح دیگر در روم برای طبقه اشراف، نظارت بر کارگران خانگی و پرورش فرزندان خلاصه شود. البته در برهه‌های تاریخی، از جمله دوره‌های ظهور ادیان الهی یهودیت و مسیحیت، در مشرق‌زمین همزمان با آغاز تمدن و مدنیت، تغییرات شگرفی در نگرش به زنان پدید آمد. ظهور اسلام در شرق، همزمان با قرون وسطا در غرب نیز در همه عرصه‌ها، از جمله در حوزه حضور اقتصادی، جایگاه متفاوتی برای زن شرقی در مقایسه با مغرب‌زمین رقم زد (رهمنایی، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

۲. روند ورود زنان به بازار کار

پیش از عصر صنعتی، تولیدات، به نیروی کار فیزیکی مردان متکی بود و بهره‌وری آنان در حوزه عمومی بالاتر ارزیابی می‌شد؛ ضمن آن‌که اعتقاد به یک زن ایده‌آل خانه‌دار به‌شدت در میان طبقات جامعه رواج داشت؛ زیرا معتقد بودند که تولیدات خانگی زنان و فضای آرام و امن خانه، بهره‌وری نیروی مردان را به‌منزله ابزارهای تولید اقتصادی در «حوزه عمومی»، افزایش می‌دهد.

پیش از موج حضور زنان در بازار کار، اشتغال در منزل و مراقبت از کودکان یا کار در خانه بدون دستمزد، ارزشی معادل کارهای دارای دستمزد داشت و اندیشه مسلط طبقات میانی و بالا، پاکی، پارسایی و تمرکز زنان را در محیط خصوصی به‌منزله رویکردی علمی، مؤثر می‌دانست. توسعه سرمایه‌داری مستلزم گسترش نیروی کار، ارزانی و فراوانی آن بود و

حذف نصف جمعیت از بازار کار؛ آن‌هم در قرن نوزدهم و در اوضاعی که اقتصاد روبه‌رشد و شکوفایی گذاشت، نمی‌توانست به سود سرمایه‌داری باشد. در پی این رویداد- به‌رغم اندیشه ابتدایی خانه‌نشینی- جامعه سرمایه‌داری بر پایه نیازهای اقتصادی و اجتماعی، راه دیگری پیمود. در این مرحله، عبارت جامع و خنثای «طبیعت انسانی» کانون پرسش قرار گرفت و عبارت‌های «مردانگی» و «زنانگی» تحدیدکننده تجربه‌های زنان به‌شمار آمد و «توانایی انسانی» در مقایسه با «طبیعت انسانی»، در تعیین جایگاه زنان کاراثر ارزیابی شد (تقوی، ۱۳۸۱: ۷۸-۷۶).

با گسترش تفکر سود فردی به‌جای محوریت نفع جمعی و حداکثرسازی سود مادی و همراهی زنان به‌منزله قشر گسترده‌ای از جامعه، این پیش با حمله به کار خانگی و نقش مادری با این توجیه که فرایند مزبور، سیر سستی و اکتسابی است، زمینه را برای طرح ورود زنان به بازار کار آماده ساخت. در این مرحله از توسعه صنعتی، کارخانه‌ها تنها به جریان ثابت بدون آموزش یا با آموزش محدود نیاز داشتند و تنها مسئله با اهمیت برای آن‌ها شمار کارگران بود؛ ازاین‌روی، زمینه برای حضور زنان در این گردش سرمایه فراهم آمد. تا پیش از آن، جدایی سپهر عمومی و خصوصی در زمینه روابط و هویت‌های مبتنی بر جنسیت پیامدهای عمیقی داشت. زنان به‌منزله یک جمع، در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات عمومی- در معنای ماقبل سرمایه‌داری آن- نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کردند و کار آنان مانند کار مردان ارج نهاده می‌شد؛ اما با این دگرگونی‌ها، زنان به سپهر خصوصی یا خانگی رانده شدند که کار انجام‌شده در آن دیگر کار به‌شمار نمی‌آمد؛ زیرا تولیدی نبود و زنی که در خانه کار می‌کرد، صرفاً خانه‌دار بود و تنها مرد نان‌آور تلقی می‌شد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۵). ورود زنان به عرصه کار بازاری و گسستگی آنان از کار در منزل در حالی شکل می‌گرفت که ایشان فاقد هرگونه سرمایه لازم انسانی و تجربه حضور در کار بازاری بودند. به‌دنبال همین کمبود، کارفرمایان به کارکرد زنان در کار بازاری نگرشی کاملاً تبعیض‌آمیز یافتند.

در حقیقت زنان در دورانی با کار بازاری زنان آشنا شدند که جامعه سرمایه‌داری به‌شدت در التهاب شمار کارگران غیرماهر و ارزان‌قیمت بود. تنها عاملی که برای کاهش هزینه‌های

تولید مفید می‌نمود، شمار کارگران در خط تولید و نه کیفیت کارگران متخصص بود. از سوی دیگر، عرضه کار بازاری زنان، به‌صورت غیرمستقیم، موجب ایجاد تعادل دستمزد کار بازاری مردان نیز می‌شد و از این منظر، زنان جزوی از ارتش آماده کار را تشکیل می‌دادند؛ ارتشی که به‌گونه‌ای سربه‌راه‌تر، مطیع‌تر و کنترل‌پذیرتر بود. این فراگرد، تأکید دیگری است که نشان می‌دهد عصر کار بازاری زنان در نظام سرمایه‌داری تحت فشار شرایط و کم‌تر بر اساس انتخاب و خواسته‌های فردی زنان شکل گرفت و به ایجاد بازار کار ثانوی و تبعیض جنسی در بازار کار انجامید. با رشد و پیشرفت صنعت و گسترش شهرنشینی، نیاز به نیروی کار ماهر و متخصص، بر ارزیابی دوباره حق تحصیل تأثیر گذاشت و گسترش آموزش در سطوح ابتدایی و متوسطه را به یکی از آرمان‌های بزرگ قرن نوزدهم تبدیل کرد. در آغاز، آموزش دختران، هم از لحاظ گستره اجتماعی و هم از نظر محتوایی محدود بود؛ اما همین آموزش محدود نیز از نظر ایجاد تقاضا برای تغییر وضعیت اثرگذار بود. در نتیجه، افزون بر ارتقای وضعیت آموزش ابتدایی برای دختران و یک‌سان‌شدن آن با پسران، به‌تدریج راه تحصیلات عالی برای زنان گشوده شد و نهادهای آموزش عالی به‌تدریج زنان را ابتدا در دانشگاه‌های جداگانه و سرانجام در دانشگاه‌های مردانه پذیرفتند. بدین ترتیب، در نتیجه نیازهای جامعه سرمایه‌داری و نیز فشارهای زنان، شمار زنان تحصیل‌کرده رشدی بی‌سابقه یافت.

بازماندن زنان در دوران پیش از صنعتی‌شدن از فرایند تکامل و توسعه جامعه، دست‌مایه تلاش بی‌وقفه منادیان احقاق حقوق زنان قرار گرفت. مباحث ارائه‌شده در زمینه حضور اقتصادی، با این پیش‌فرض که اصلی‌ترین مشکل زنان عدم دستیابی به منابع مالی برای دسترسی به استقلال و تصمیم‌گیری در حوزه خانوادگی و اجتماعی است، افزون بر تهیج حضور کمی بانوان در مشاغل اقتصادی، جای خود را در نظریه‌ها و تئوری‌های جدید اقتصادی نیز باز کرد. نتیجه آن بود که در کنار تشویق مشارکت اقتصادی زنان در کار بازاری، ارزش‌گذاری فعالیت‌های خانگی در تولید ناخالص ملی نادیده گرفته شد و کشورها در صدد ارائه آمار و ارقامی برآمدند که از حضور حداکثری زنان در بازار کار خبر می‌داد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۴۰-۵۰).

۳. عوامل و انگیزه‌های گرایش زنان به اشتغال

در پاسخ به سؤال چرایی گرایش روزافزون زنان به اشتغال در بیرون از محیط خانه، غالباً جواب‌هایی از قبیل کمک به اقتصاد خانواده، کسب عزتمندی اجتماعی، اثبات قابلیت‌های زنان در عرصه‌های اجتماعی، استقلال مالکیت، فرار از تنهایی ناشی از مجرد یا زمان فراغت، به‌دست‌آوردن پشتوانه اقتصادی برای ایام پیری و ضرورت حضور در عرصه‌های زنانه از جمله معلمی مدارس دخترانه و مامایی، داده می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۲: ۸۵-۸۹). این پاسخ‌ها گرچه فی‌الجمله گرایش زنان به حضور فعال در کارهای اقتصادی را توجیه می‌کنند؛ اما عوامل دیگری در کارند که بیش‌تر به دولت‌ها و نظام‌های مسلط جهانی مربوط می‌شوند که می‌طلبند در جای خود به‌طور مستقل و مفصل مورد بحث قرار گیرند؛ اما به هر حال، در این جا به اجمال به برخی از این انگیزه‌ها اشاره می‌گردد:

۱. کنترل جمعیت: دولت‌ها، راه‌های گوناگونی را برای کنترل جمعیت توصیه کردند؛ اما هیچ‌گاه با موفقیت همراه نبود. به عقیده برخی، برای این کار به طرح شعارهایی؛ هم‌چون: آزادی زنان و شرکت فعال آن‌ها در فعالیت‌های اقتصادی پرداختند تا از این راه زنان را از قید خانه‌داری و وظیفه مادری آزاد سازند و در نتیجه، میل آن‌ها را به فرزندآوری کاهش دهند (هوفمن و اورت، ۱۳۸۹: ۲۲۳).

تأسیس ۱۳۹۴

۲. حفظ حیات نظام سرمایه‌داری: نظام سرمایه‌داری یکی از راه‌های تجاری خود را توسعه در مصرف می‌داند. بدیهی است که لازمه مصرف زیاد، داشتن درآمد کافی است. با این هدف تشویق زنان به حضور فعال در عرصه‌های فعالیت اقتصادی در واقع، تشویق آنان به تبعیت از الگوهای نظام سرمایه‌داری به‌منظور تحصیل درآمد بیش‌تر و لاجرم مصرف بیش‌تر است.

۳. افزایش زنان تحصیل‌کرده: اصل «درس خواندم تا کار کنم»، یک اصل عام و همه‌شمول است و از این زاویه به جرأت می‌توان گفت که بین گرایش زنان به واردشدن در عرصه کار و سطح تحصیلات آنان رابطه و پیوند وثیقی وجود دارد؛ چرا که نفس داشتن تحصیلات

بالا، یک ویژگی ممتاز برای آنان ایجاد می‌کند؛ یعنی ویژگی که ارتباط نزدیکی با درآمد بالقوه آنان دارد؛ با این توضیح که بین میزان مشارکت زنان و تحصیلات عالی آنان رابطه مستقیم وجود دارد؛ به گونه‌ای که شواهد و مطالعات نشان داده‌اند در جوامعی زنان بیش‌تر متقاضی کار هستند که زمینه و فرصت دست‌یابی به تحصیلات بالا برای آنان به نسبت دیگر جوامع بیش‌تر فراهم باشد؛ اما به لحاظ تاریخی، سرآغاز عمومیت یافتن تحصیلات برای زنان به ابتدای قرن بیستم برمی‌گردد. تا قبل از آن، دست‌یابی به تحصیلات عالی، یک موفقیتی غیرمتداول برای زنان به حساب می‌آمد؛ در حالی که می‌دانیم یکی از تبعات و پیامدهای منطقی و گریزناپذیر بالا رفتن سطح تحصیلات در بین زنان، پدید آمدن تغییرات در نظام ارزشی، هنجارهای فرهنگی، الگوی توزیع و تخصیص نقش‌ها و از همه مهم‌تر شکل‌گیری روابط اجتماعی جدید؛ مثل تعامل با خویشاوندان و نیز تغییر در ساختار نهادهای اجتماعی هم‌چون خانواده، روابط زناشویی و مطالبات اجتماعی آنان است که از جمله این انتظارات و توقعات اجتماعی زنان دارای تحصیلات عالی، تسهیل و فراهم شدن زمینه ورودشان در بازار کار است. به همین دلیل، اکنون که زنان تحصیل کرده، در قیاس با گذشته یک روند رو به رشدی را دارد، به همان نسبت گرایش آنان به اشتغال، برای به کارگرفتن تخصص‌شان در عرصه‌های مختلف خدماتی و تولیدی رو به افزایش است (اعظم‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۳۵-۱۳۷)؛ خصوصاً این روند در میان زنان مجرد، به نسبت زنان متأهل، افزایش چشم‌گیری دارد. البته دلیل این امر روشن است؛ زیرا زنانی که دارای تحصیلات عالی هستند، عموماً به‌خاطر طول دوره تحصیل‌شان سن مناسب ازدواج‌شان سپری می‌شود؛ لذا فرصت ازدواج را از دست می‌دهند. در حقیقت تحصیلات عالی آنان به بهای از دست دادن فرصت ازدواج در سنین و شرایط مناسب حاصل شده است. با این وصف، حالا این سؤال پیش می‌آید: آیا دست‌یابی به تحصیلات عالی - با در نظر داشت پیامدهای نامطلوب اجتماعی آن - ارزش آن را دارد که به بهای از دست دادن فرصت تشکیل خانه و زندگی در زمان مناسبش تمام شود؟ در کل این یک پدیده جدید و دست‌آورد عصر مدرن است که اکنون جامعه را در مرحله مواجهه ساختن با لشکری از پیردخترها قرار داده است که در نهایت، پیامدهای منفی این پدیده، دامن‌گیر

کلیت کشور و جامعه خواهد شد؛ چرا که مطابق دیدگاه پزشکی، ازدواج در سنین بالا ضریب احتمال به دنیا آمدن فرزندی با معلولیت‌های ذهنی و روانی را افزایش می‌دهد که این وضعیت، به نوبه خود بار مالی فراوانی - که امکان هزینه‌شدن آن در بخش برنامه‌های توسعه‌ای و رشد و ترقی کشور فراهم بود- را در آینده بر اقتصاد و بودجه کشور تحمیل می‌کند؛ در حالی که تا چند سال پیش، حتی با دختران مجردی در سن ۲۰ و ۲۲ سال کم‌تر مواجه می‌شدیم. در واقع وجود دختر مجرد بالای ۲۵ سال، یک پدیده نادر و غیرمعمول در جامعه بود؛ اما اکنون در طی همین دو دهه اخیر که جذب دختران در بخش‌های خصوصی و دولتی به خاطر سربراه‌تر بودن، مطیع‌تر بودن و کنترل‌پذیرتر بودن آنان رو به گسترش شده است و وجود دخترانی که سن ازدواج‌شان گذشته و یا حداقل فرصت ازدواج خوب را از دست داده‌اند، به شدت در حال افزایش هستند.

به هر حال، باید پذیرفت که با توجه به پیچیدگی‌ها و نیازهای موجود در جامعه، حضور زنان تحصیل‌کرده در بخش‌های مختلف، یک پدیده گریزناپذیر است؛ بنابراین، آنچه مهم به نظر می‌رسد، این است که اشتغال و مشارکت زنان مجرد در بخش‌های خدماتی جامعه و در کل حضور آنان در فعالیت‌های اجتماعی، بایستی به گونه‌ای سازمان‌دهی شود که هم بشود در جامعه از تخصص آنان به‌طور شایسته استفاده گردد و هم از پیامدهای نامطلوب آن پیش‌گیری گردد. البته تحقق این امر نیاز به برنامه‌ریزی و فرهنگ‌سازی در یک دوره بلندمدت دارد؛ زیرا خیلی از زنانی که دارای تحصیلات عالی هستند، در اصل متعلق به خانواده‌های سنتی می‌باشند؛ در حالی که در خانواده‌های سنتی، تلفیق بین شغل و خانواده یک امر بسیار مشکل است؛ به همین خاطر است که نوعاً در این گونه خانواده‌ها، زنان گزینه‌های محدودی برای انتخاب - بالاخص در گذشته - دارند؛ لذا آنان یا باید کار کنند و یا ازدواج و تشکیل خانواده بدهند (هوفمن و اورت، ۱۳۸۹: ۲۴۸-۲۵۸).

پیامد منفی دیگری که از ناحیه تحصیلات بالای دختران متصور است، اختلال در پذیرش نقش جنسیتی است؛ به این معنا که هرچه شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی - تصور سلطه‌گرائه مرد از نقش خود و تصور فرمان‌بردارانه زن از نقش جنسیتی خود- بیش‌تر باشد،

خشونت در خانواده کم تر است؛ چرا که مرد فقط دستور می دهد و زن اطاعت می کند. خشونت بیش تر در خانواده هایی امکان بروز پیدا می کند که در پذیرش نقش جنسیتی اختلال پیش آید و نظم مستقر و مورد انتظار در خانواده مورد سؤال قرار گیرد؛ بنابراین، ارتقای سطح تحصیلات زن از یک سو و قرابت تحصیلی زوجین از طرف دیگر، می تواند باعث برهم ریختگی نظم سنتی و پذیرش عناصر مدرن در خانواده شود (اعظم زاده و رجب زاده، ۱۳۸۹: ۳۸-۱۳۹) که این امر به نوبه خود یک دوره گذار است و از این جهت بحران خاص خود را این دوره بر خانواده تحمیل می کند و این دوره اگر به درستی مدیریت نشود، چه بسا کار به فروپاشی و اضمحلال نهاد خانواده منجر خواهد شد. از طرفی، هیچ برنامه روشنی از سوی نهادهایی که وظیفه فرهنگ سازی را به عهده دارند؛ مثل رسانه های جمعی - اعم از دیداری، شنیداری، مکتوب و... - نهادهای آموزشی و حتی خود دولت دیده نمی شود؛ بلکه تمام شبکه های دیداری و... ۲۴ ساعت مصروف تبلیغ الگوهای فرهنگی و عناصر مدرن خانواده هستند.

۴. **علاقه دولت به اشتغال زنان:** انگیزه دولت ها - به طور عموم - به تسریع در دستیابی شاخص های توسعه سبب شده است که از تمامی امکانات موجود، از جمله پتانسیل زنان به عنوان نیمی از قوای فعال جامعه، استفاده کنند (اعزازی، ۱۳۸۲: ۱۴۲-۱۶۳)؛ چرا که دولت ها به این باورند که حفظ نرخ پایین مشارکت نیروی کار زنان، هزینه های بالای فرصت ها را بر خانواده ها و کل جامعه تحمیل می کند؛ از این رو، دولت ها تلاش می کنند که روند ادغام زنان را در اقتصاد کشور سرعت بخشند تا هرچه زودتر شاهد مزایای آن برای خانوارها و درآمد ملی باشند؛ چون در غیر این صورت، فرصت های افزایش رفاه خانواده ها، جامعه و به طور کلی رشد تولید ناخالص داخلی سرانه را از دست می دهند (کولایی و حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۱۰۵)؛ ولی در افغانستان به خاطر وجود قوانین حمایتی از مشارکت زنان در اجتماع، سبب شده است که بدون در نظر گرفتن الزامات باورهای سنتی و اعتقادی و نیز پیامدهای منفی رویارویی ارزش های سنتی و مدرن بر خانواده ها، به صورت لجام گسیخته و مدیریت نشده از حضور زنان در عرصه های مختلف حمایت می شود.

۵. گسترش تفکر فمینیستی: بدون تردید، یکی از گرایش‌ها و انگیزه‌های زنان به اشتغال، بسط‌یافتن اندیشه‌های فمینیستی در دنیای معاصر است؛ با این توضیح که پس از گذشت چند دهه و برگزاری کنفرانس‌های پرشماری در این راستا و در نتیجه تصویب ده‌ها سند و تشکیل سازمان‌های بین‌المللی، سبب گردیده است که اکنون شاهد تغییراتی در وضعیت زنان در عرصه فعالیت‌های اجتماعی باشیم. بدیهی است که مسأله زنان یک پدیده اجتماعی است؛ بدان معنا که همانند جامعه از خصلت پیچیدگی جامعه برخوردار است. در نهایت به نگرشی همه‌جانبه نیاز دارد تا بتواند راه کارهای اصولی و پذیرفتنی متناسب با فرهنگ، عرف و ارزش‌های هر جامعه، بالاخص جامعه سنتی افغانستان، ارائه گردد.

در کل باید قبول کرد که روند شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی زنان، و به تبع آن، تصویب اسنادی در این زمینه‌ها نشان می‌دهد که جنجال‌های مکاتب فمینیستی، تأثیرات شگرفی بر محتوا و ساختار این مقاوله‌نامه‌ها داشته‌اند. این دیدگاه‌ها، در مجموع معتقدند که زنان همواره زیر ستم نظام‌های مردسالارانه می‌باشند و از این رو، نمی‌توانند در بازشناسی هویت زنانه و تعاملات خانوادگی‌شان توفیق چندانی داشته باشند.

در گیرودار این قبیل مباحث نظری در مورد مسائل زنان، از یک مسأله نباید غفلت کرد و آن این‌که اگرچه مسأله اشتغال زنان به نوبه خود اهمیت ویژه‌ای دارد؛ اما به دلیل نبود تعریف مشخص و عدم وجود ساختارهای منعطف با ویژگی‌های روحی و جسمی زنان، در بسیاری از موارد، خود عامل فشاری دوجندان بر آنان شده است. آندره میشل در این باره می‌گوید: «در کشورهای صنعتی زنان باید به سختی کار کنند و همین مسأله باعث شده تا نتوانند وظایف مادری خود را به انجام برسانند. در این جوامع، نرخ رشد جمعیت به سبب عدم تمایل زنان به داشتن فرزند و تحت تأثیر فرهنگی که وظیفه مادری را تحقیر می‌کند، سیر نزولی یافته است (میشل، ۱۳۵۴: ۳۳). رواج سقط جنین نیز در این کشورها گونه خاصی از زندگی را ترویج کرده است که الوین تافلر، جامعه‌شناس معروف معاصر، از آن به عنوان "فرهنگ بدون بچه" یاد کرده است» (تافلر، ۱۳۸۴: ۲۹۵).

سیاست‌های حمایتی برای زنان شاغل، از جمله مرخصی‌های گوناگون دوره بارداری و زایمان، تأسیس کودکستان‌ها در کنار محل کار و اختصاص کمک‌های ویژه تغذیه مادر و کودک، در بسیاری از کشورها از اقدامات خدماتی به زنان شاغل به حساب می‌آیند؛ اما به دلیل درهم‌تنیدگی روابط عاطفی خانوادگی - برای مثال مادر و کودک - و اصطکاک آن با ضوابط محیط‌های کار، هنوز با کارکرد مثبت و جلوگیری از فشار بر زنان شاغل فاصله زیادی دارد. در جای‌جای اسناد بین‌المللی - برای مثال کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان که سندی برخاسته از تعاملات جهانی در زمینه اقتصاد و مباحث اجتماعی زنان است - واژه‌هایی چون «برابری و یک‌سان‌سازی جنسیتی»، «تساوی حقوق زن و مرد، رفع تبعیض از زنان و مشارکت آنان در جامعه همانند مردان» به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد هدف این اسناد، ایجاد مشابهت میان جایگاه زنان و مردان در جامعه است. این امر بدون در نظر گرفتن حالات، گرایش‌های ذهنی و جسمی زنان تبیین شده و حتی این نگرش خود می‌تواند خاستگاه تبعیض باشد؛ زیرا پی‌درپی مرد را در جایگاه برتر و موجودی متکامل دیده و زنان را به همسان‌سازی با مردان تشویق می‌کنند؛ حال آن‌که زن و مرد، هریک مسؤولیت‌ها، ظرفیت‌ها و جایگاه‌هایی متفاوت دارند؛ اگرچه این تفاوت‌ها نباید منشأ تبعیض یا ملاک برتری یا فرودستی یکی از دو جنس باشند (فضایلی، ۱۳۸۸: ۴۴). اشتغال زنان مسأله‌ای بسیار با اهمیت است و در عصر حاضر یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی زنان و اقتصاد خانواده به‌شمار می‌آید. نظام‌های بین‌المللی که از دیرباز در صدد یافتن ساختاری مناسب برای ارتقای سیستم‌های کار خارج از خانه و درآمد اقتصادی زنان بوده‌اند، به دلیل توجه نکردن به فرهنگ، ظرفیت‌ها و تناسب‌های موجود در کشورهای مختلف جهان و از همه مهم‌تر، تمایلات، ویژگی‌ها و خواست‌های جنسی زنان، کوشیده‌اند تا با راه‌بردهای تک‌بعدی سرمایه‌داری و استیلا بر منابع و بازارهای کشورهای در حال توسعه، راه‌کارهایی را نه در جهت رفع مشکلات زنان؛ بلکه در جهت دستیابی به منابع ارزان‌قیمت نیروی کار ارائه دهند؛ حتی سازمان‌ها و بنیادهایی که به صورت منطقه‌ای پدید آمده‌اند؛ مانند سازمان‌های جنوب شرق آسیا، افریقا و حتی خاورمیانه، به لحاظ انطباق با الگوهای غربی و استفاده از شیوه‌های همسان‌گزینی در علمی

چون علوم انسانی و اقتصاد، نتوانسته‌اند مطابق با شرایط و فرهنگ خود برای حضور زنان در این حوزه‌ها بستری مناسب فراهم سازند (زعفرانچی، ۱۳۸۳: ش، ۲۷).

بخش دوم: آثار و پیامدهای اشتغال زنان در خانواده

۱. تأثیر اشتغال بر موقعیت اجتماعی زنان

در این شکی نیست که اکنون در جامعه، قضاوت‌های ارزشی در باره زنان شاغل در قیاس با زنان غیرشاغل متفاوت است؛ چرا که ارزش‌های اقتصادی و سیاسی بین زنانی که کار می‌کنند، در مقایسه با زنانی که خانه‌دار می‌باشند، برجسته‌تر هستند؛ در حالی که اعتقادات دینی و سنتی، برای زنان خانه‌دار نقش مهم‌تری قائلند.

نوعاً پژوهش‌ها مؤید این نظریه هستند که هرچه درآمد مردان بالاتر باشد، نرخ مشارکت همسران‌شان در نیروی کار پایین‌تر خواهد بود. دوربودن زن از بازار کار هنجاری خوب تلقی می‌شود؛ از همین روی، فقط زنان «کم‌بضاعت» به‌خاطر نیاز اقتصادی کار می‌کنند. مردان با درآمد بالا کم‌تر از دیگر مردان، همسر شاغل دارند؛ زیرا خود قادر به تأمین رفاه همسر خانه‌دارشان هستند؛ به این ترتیب، همسران این قبیل مردان نیز از فشار ناشی از مشارکت در تأمین درآمد خانواده آسوده‌خاطر می‌شوند؛ اما با توجه به رشد درآمد واقعی، که عموماً در گذر زمان حاصل شده، افزایش مشارکت نیروی کار همسران در سال‌های اخیر، تردیدهایی را در باره این رابطه فرضی پدید می‌آورد. به‌نظر می‌رسد نیاز مالی برای کمک به تأمین دخل و خرج خانواده، یکی از رایج‌ترین توجیه‌های همسران شاغل است؛ ولی به‌ندرت می‌تواند دلیلی برای رشد سریع نرخ مشارکت زنان متأهل در نیروی کار باشد؛ زیرا شواهد و روند گذشته نشان می‌دهد که زنان به‌رغم پایین‌بودن درآمد شوهرشان باز هم خانه‌دار بودند؛ از این روی، فرضیه پایین‌بودن درآمد همسران، نمی‌تواند افزایش مشارکت زنان را در نیروی کار توجیه کند. در کل این پرسش به قوت خود باقی است که چرا به‌رغم رشد درآمد واقعی مردان، مشارکت زنان در نیروی کار رو به افزایش است؟ بررسی‌ها در کشورهای پیشرفته نشان داده‌اند که نرخ مشارکت نیروی کار زنانی که درآمد شوهرشان در نیمه بالای توزیع

درآمد قرار دارد، بیش از نرخ مشارکت زنانی هستند که درآمد شوهرشان در نیمه پایین قرار دارد. مردان با درآمد بالاتر، معمولاً همسری با درآمد بالاتر دارند و بر این اساس، بی‌تردید عوامل غیرپولی دیگر موجب می‌شوند رابطه درآمد- مشارکت چندان منفی نباشد (کولایی و حافظیان، ۱۳۸۵، ۱۰۴-۱۱۴).

در مجموع روند مشارکت نیروی کار زنان متأهل از سال ۱۹۶۰ رو به افزایش بوده است؛ پس باید برای یافتن پاسخ سؤال چرایی افزایش مشارکت زنان که شوهران‌شان با درآمد بالا هستند، روی فاکتورها و عوامل دیگر متمرکز شد. از این منظر، بررسی‌ها نشان داده است برخی عوامل دیگر، افزون بر درآمد شوهر، بر مشارکت زنان تأثیر می‌گذارد. از جمله این عوامل مهم و اساسی، افزایش میزان تحصیلات زنان، افزایش نرخ دستمزد، تغییر موقعیت اقتصادی زنان و ویژگی‌ها و شرایط کاری آنان، کاهش شکاف میان درآمد زنان و مردان و کاهش تبعیض جنسی، باروری کم‌تر، فاصله زمانی بیش‌تر میان ازدواج و تولد نخستین فرزند، پیشرفت وسایل سرمایه که موجب صرفه‌جویی در زمان و کار می‌شوند (فناوری خانگی)، کاهش دائم ساعات کار هفتگی، افزایش شهرنشینی، نرخ بی‌کاری و تورم و بالاخره قوانین و شیوه‌های عملکرد دولت می‌باشد. بنا بر نظریه‌های به اصطلاح جذب و دفع، عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری زنان مبنی بر مشارکت یا عدم مشارکت در نیروی کار را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: عوامل خارج از خانه و عوامل داخل خانه. عوامل خارجی، که بر فاکتورهای عرضه و تقاضا در بازار کار مبتنی‌اند، زنان را در پاسخ به تقاضای اضافی، از خانه به سمت نیروی کار خواهند کشید. عوامل داخلی نیز که به ویژگی‌های فرد و امور خانه باز می‌گردند، موجب می‌شوند زنان از خانه به بازار کار روی آورند. برخی دیدگاه‌ها، بخشی از افزایش مشارکت زنان را در نیروی کار «ناشی از افزایش ادراک زنان از بازار کار و مشاغل به منزله منابع پاداش (روانی و مالی) می‌دانند که می‌تواند بیش‌تر مکمل مشاغل خانگی باشد تا جایگزین آن‌ها». امروزه، مدل خانواده سنتی که در آن، مرد نان‌آور خانواده و زن خانه‌دار بود، فقط در باره بخش بسیار کوچکی از زوجها اعتبار دارد. اکنون خانواده‌های دو درآمدی، بخش بزرگ و رو به رشدی از نیروی کار را تشکیل می‌دهند و شمار فزاینده‌ای از تأمین‌کنندگان

درآمد در چنین خانواده‌هایی شغل دوم برمی‌گزینند (علویون، ۱۳۸۱: ۲۱۹-۲۲۷).

۲. زن و تناقض نقش‌های آن

به لحاظ تاریخی، پس از دهه ۱۹۸۰، زنان به صورت گسترده جذب بازار کار شدند و نگهداری از کودکان خود را به دیگر زنانی واگذار کردند که آنان نیز در واقع در پی کار بودند. تحت تأثیر این وضعیت، موضوع اشتغال زنان و آثار آن بر زندگی کودکان مطرح شد. این روند، عملکرد، سنت و نقش مادری را دوباره تعریف کرد. در این زمینه، تصویر خانواده امروزی شامل خانواده سنتی و غیرسنتی در اندازه‌ها و ساختارهای مختلف گردید. پس از آن فرزندان اغلب با پدر و مادری زندگی می‌کنند که احتمالاً هر دو شاغل‌اند. زن و شوهری که هر دو کار می‌کنند، از نظر وقت آن قدر تحت فشارند که کم‌تر از زندگی لذت می‌برند؛ به گونه‌ای که اکنون بیش‌تر کودکان به مهدکودک‌ها و کودکستان‌ها سپرده می‌شوند؛ بنابراین، وضعیت زنان و خانواده‌ها دستخوش دگرگونی‌های شگرفی شده است؛ به نحوی که در عصر حاضر، زنان شاغل و پیامدهای اشتغال آنان بر خانواده و فرزندان هدف بسیاری از مطالعات و تحقیقات قرار گرفته است. این در حالی بود که از جهتی نیز آنان نمی‌توانستند از روابط خانوادگی و وظایف مهمی که در شبکه ارتباطی خانواده و روابط با اعضای خانواده داشتند، غفلت ورزند. در نتیجه، رابطه بین تعهدات و مسئولیت‌های کاری و خانوادگی پیچیده‌تر شد. در حقیقت زنان شاغل با پدیده‌ای به نام تعارض نقش‌ها مواجه شده‌اند. البته تعارض نقش‌ها به این معنا نیست که نقش‌ها فی نفسه و جدای از کنش‌گرانی که آن‌ها را ایفا می‌کنند، دارای تعارض باشند؛ بلکه منظور این است که شخص در مواقعی ملزم به انجام نقش‌های متعدد و رفتارهای ناهماهنگ می‌شود و در این صورت کنش‌گر در موقعیتی قرار می‌گیرد که بایستی به صورت همزمان دو نقش را ایفا کند.

به بیان دیگر، کنش‌گر درمی‌یابد که ایفای وظایف و تکالیف ناشی از پاسخ به توقعات یک نقش با نقش دیگر، تراحم و تخالف دارد و در این حالت آن شخص بی‌آن‌که پاسخ به انتظارات یک نقش معین را فرو گذارد یا نسبت به آن تساهل ورزد، قادر به ایفای وظایف

خود در نقش‌های دیگر نیست؛ از این رو، دچار تعارض نقش می‌شود؛ زیرا می‌بایست میان این دو نقش دست به انتخاب زند؛ در حالی که از او انتظار می‌رود به هردو نقش پاسخ بگوید. در این جا است که می‌توان اظهار کرد که برنامه‌ها و فعالیت‌های خانوادگی محدود و مراقبت از فرزندان متغیرتر گردیده، سرپرستی و نظارت تمام‌وقت والدین کم‌تر شده؛ چنان‌که صرفِ وقتِ اندک، به تدریج در خانواده‌ها در حال هنجارشدن است. به نظر می‌رسد تعارض‌های کاری- خانوادگی بین زن و شوهرهایی که هردو کار می‌کنند، بیش‌تر هستند؛ زیرا به‌طور متوسط، زن و شوهر شاغل، هشتاد ساعت خارج از خانه‌اند؛ حال آن‌که در خانواده سستی مرد به‌طور متوسط فقط چهل ساعت خارج از خانه بوده است (خالد، ۱۳۸۵: ۱۵-۱۷).

در حقیقت، خانواده امروزی به بهای فرصتی کم‌تر برای با هم‌بودن و حس همبستگی، در جست‌وجوی ثبات اقتصادی بیش‌تر است. از سوی دیگر، با توجه به نقش سستی و تکاملی زن، که مسئولیت تربیت و پرورش فرزندان را بر عهده دارد، اغلب زنان بین انتظارها، توقع‌ها، مسئولیت‌ها و تعهدهای کاری و خانوادگی دچار تعارض و تناقض می‌شوند. تحقیقات گویای آن‌اند که کار روزانه زنان خارج از خانه، نوبت اول کاری او به‌شمار می‌آید و در پایان روز که به خانه برمی‌گردد، نوبت دوم کاری او آغاز می‌شود. در نتیجه، زنان شاغل در هفته ۱۵۰ ساعت بیش از شوهران‌شان کار می‌کنند و با آن‌که در این‌گونه خانواده‌ها همسران و دیگر افراد کمک می‌کنند، مسئولیت اصلی امور خانه‌داری و بچه‌داری هم‌چنان بر دوش زنان است. افزون بر مشکل نوبت دوم کاری برای زن، مبارزه پنهانی بین بسیاری از زنان و شوهران شاغل نیز گریزناپذیر است. روابط نزدیک بین آن دو گاه با تنش روبه‌رو می‌شود و نظام خانواده نیز ناهماهنگ عمل می‌کند و در مواردی به فرسودگی روانی و افسردگی در زن می‌انجامد (نوابی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۸۱). بنا بر نظر «گیلبرت»، زنان برای سهیم شدن در نقش‌های خانوادگی و کار خارج از خانه با همسران‌شان آگاهانه‌تر تلاش می‌کنند؛ اما در عمل تلاش‌های آنان چندان به نتیجه روشنی نرسیده است.

با وجود پیشرفت بسیار در زمینه نیل به هدف‌های برابرنگر در زندگی زن‌اشویی، زن هم‌چنان بخش بزرگی از مسئولیت نگهداری از کودک و خانه‌داری را بر عهده دارد. این امر

مشکلاتی ناشی از بار اضافی کار را برای زنان به همراه دارد و به صورت تعارض در نقش جنسیتی، مبارزه در قدرت و وابستگی در روابط زناشویی، تعارض در پیشرفت و رقابت، الگوهای سهمین شدن در نقش‌ها، تنش در باره مراقبت از کودک و دشواری‌های ارتباطی بین زن و شوهر رخ می‌نماید. این مسأله کیفیت زندگی خانوادگی و حفظ و بقای روابط زن و شوهر را خدشه‌دار می‌سازد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که هم مردان و هم زنان در رابطه با تعارض‌هایی میان مطالبات خانواده و شغل گزارش کرده‌اند؛ اما معمولاً مشکلات زنان بیش‌تر است؛ زیرا آنان درگیر دو شغل تمام‌وقت‌اند؛ یعنی آن دسته از زنانی که بیش‌تر به شغل خود وابسته‌اند و تمایل دارند زمان بیش‌تری را برای کار خود صرف کنند، هنگامی که به فعالیت‌های دیگر مشغول‌اند، بیش‌تر به کارهای خود فکر می‌کنند. این‌گونه زنان بیش‌تر دچار تعارض‌های شغلی - خانوادگی می‌شوند تا نسبت به زمانی که دلبستگی شدیدی داشته باشند. زنان وابسته به شغل در این باره که آیا مسؤولیت خانوادگی خود را به‌گونه‌ای پذیرفتنی انجام داده‌اند یا خیر، تا حد زیادی احساس دلوپسی و گناه می‌کنند. پژوهش‌گران اشاره کرده‌اند که زنان در مقایسه با مردان اختیار کم‌تری در زمینه کنترل مطالبات نقش دارند (خالد، ۱۳۸۵: ۱۵-۱۷).

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۳. پیامدهای اشتغال زنان بر خانواده

اشتغال زنان، پدیده‌ای نو در جامعه معاصر است که پیامدهای مثبت و منفی را برای خانواده‌ها در جوامع به دنبال می‌آورد؛ به همین جهت، پیامدهای اشتغال زنان از دیدگاه‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است. برخی از اندیشمندان، که به شدت مخالف اشتغال زنان هستند، پیامدهای آن را منفی ارزیابی می‌کنند و کسانی که طرفدار اشتغال زنان می‌باشند، با دیدی مثبت به آن پدیده می‌نگرند. دسته‌ای نیز دیدگاهی بینابین دارند و اشتغال پاره‌وقت را برای زنان پیشنهاد می‌کنند.

در کل می‌توان پیامدهای اشتغال زنان را که به‌طور مستقیم بر خانواده و روابط آن می‌گذارند، بدین‌گونه دسته‌بندی کرد.

الف) پیامدهای مثبت

قضاوت در باره پیامدهای اشتغال زنان، بستگی به زوایه‌ی نگاه دارد. از این جهت آنانی که به این پدیده نگاه مثبت دارند، نکات زیر را پراهمیت می‌دانند:

۱. **استقلال اقتصادی:** طرفداران اشتغال زنان معتقدند که استقلال اقتصادی زنان یکی از پیامدهای اشتغال آنان است و این مسأله را به‌عنوان کلیدی به‌سوی موقعیت بهتر زنان مطرح می‌کنند و معتقدند زنانی که موقعیت اقتصادی بهتری دارند، از موقعیت اجتماعی بالاتری برخوردارند؛ احساس آزادی بیشتری می‌کنند و به‌لحاظ اقتصادی نیز متکی به دیگران نیستند (شیخی، ۱۳۸۰: ۹۴).

۲. **باروری پایین:** اشتغال زنان هم‌چنین میزان باروری پایین‌تری را برای زنان به‌دنبال می‌آورد. آمارهای مربوط به اشتغال زنان در ایالت متحده بیانگر این است که در سال ۱۹۵۰ در ایالت متحده در مقابل هر ۱۰۰ نفر نیروی انسانی فعال، فقط ۲۹ نفر زن در فعالیت اقتصادی مشارکت داشتند؛ در حالی که این رقم در سال ۱۹۸۵ به ۶۴ نفر زن در مقابل ۱۰۰ مرد افزایش داشته است. این رشد موجب ارتقای سطح زندگی، باروری پایین و شانس طول‌عمر بیش‌تر برای زنان گردیده است (شیخی، ۱۳۸۰: ۹۴)؛ اما در افغانستان به‌دلیل فقدان وجود اداره‌آمار که هرچند و هر از گاهی افراد شاغل را به‌لحاظ جنسیت تفکیک نموده و اعلان نماید، آمار دقیقی از تعداد زنان شاغل در دست نیست؛ ولی در کل روند ورود زنان در بازار کار رو به افزایش است.

۳. **تسهیل ازدواج:** کار زن در خارج از خانه، موجبات دیدار متقابل زن و مرد را افزایش داده و در نتیجه شرایط و موقعیت‌های گزینش همسر را متنوع‌تر و وسیع‌تر ساخته است و این امر باعث تسهیل در امر ازدواج می‌گردد (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۱۷۱).

۴. **هوش فرزندان:** در این میان، آمادگی فرزندان و حتی بهره‌ی هوشی آنان با قرارگرفتن در محیط خارج از خانه افزایش می‌یابد. تحقیقات میشل آندره نشان داده است که بهره‌ی هوشی فرزندانی که مادران‌شان شاغل‌اند، نسبت به فرزندان زنان غیرشاغل بیش‌تر است (ساروخانی،

۱۳۸۰: ۱۷۲)؛ لکن عده‌ای دیگری معتقدند که بین کودکان متعلق به مادران شاغل و کودکان دیگر تفاوت عمده‌ای دیده نشده است و در موارد خاصی که تفاوت‌هایی وجود داشته، ریشه آن را باید در عوامل دیگری؛ مانند کیفیت مراقبت جایگزین جست‌وجو کرد، نه در اشتغال مادران (بستان، ۱۳۸۳: ۷۵).

ب) پیامدهای منفی

۱. **روی آوردن به مشاغل سطح پایین و دستمزد کم:** زنان برحسب موقعیت جسمی و فیزیکی خود به طبقات خاصی از مشاغل، روی می‌آورند؛ مثل حسابداری، امور آموزشی و تربیتی، نظافت محیط، بهداشت و نظایر آن. هم‌چنین آنان به‌طور ثابت در شغل خود باقی نمی‌مانند و به‌خاطر وضعیت خاص خود (باروری و...) عموماً تقاضای مرخصی و جدایی از کار دارند (بستان، ۱۳۸۳: ۹۵). ترکیب تعهد مادر بودن با اشتغال و کار در مواردی به تضاد و تناقض برای زنان منجر می‌گردد و در مواردی با فشارهای جسمی و روانی همراه می‌شوند. این مسائل باعث می‌گردند تا در کشورهایی با اقتصاد پیشرفته نیز زنان با دستمزد کم و موقعیت پایین مواجه باشند. کاپلا، جامعه‌شناس آمریکایی، معتقد است زنان به‌دلیل موقعیت خاص خویش، مدام در حال ورود و خروج به بازار کار هستند، زندگی کاری آن‌ها ناپایدار و تجربه‌اندوزی‌شان غیرمستمر و کم‌دوام است (شیخی، ۱۳۸۴: ۱۲۴).

۲. **تزلزل خانواده:** گرایش زنان به‌سوی اشتغال بیش از همه بر خانواده تأثیر می‌گذارد و روابط زنان را با شوهران‌شان دگرگون می‌سازد. «ماری روژ» و «پل هانری شومباردلو» معتقدند هرچند که آزادی زنان از این نظر امری اجتناب‌ناپذیر است و موجبات بروز تعادل اجتماعی را در تمامی روابط اجتماعی و نظام‌های ارزشی فراهم می‌آورد؛ اما بر وفای و هماهنگی بین زوجین نیز لطمه می‌زند (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۱۷۰). دیدگاه ماری تا حدودی نظر هماهنگ و در راستای تأیید آن می‌باشد؛ چون از نظر اسلام هریک از اعضای خانواده دارای تکالیف و نقش‌هایی مشخص و تعریف‌شده می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که کوتاهی هریک از اعضای خانواده در انجام تکالیف خود، ضربه‌ای بر پیکره خانواده وارد می‌نماید و استحکام

و بنیان خانواده را متزلزل می‌سازد. اسلام نیز روی اثرات منفی اشتغال زنان در خارج از خانه که بر مسؤولیت فرزندداری و روابط همسرمداری وارد می‌گردد، اشارات و تأکیدی دارد؛ زیرا اسلام به مسئله خانواده عنایت و توجه خاص دارد و از طرفی - با چشم‌پوشی از برخی محدودیت‌های شغلی که به واسطه تفاوت‌های طبیعی زن و مرد و حفظ عفت عمومی قائل می‌شود - با اصل اشتغال زنان هیچ‌گونه مخالفتی ندارد؛ اما در عین حال به دلیل این‌که اسلام اهمیت ویژه‌ای برای پرورش نسل‌های آینده قائل است، اشتغال زنان را در صورت تعارض با ایفای نقش مادری‌شان تأیید نمی‌کند؛ چرا که اسلام تربیت فرزندان به دست مادران را یک اولویت می‌داند (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۷۸)؛ ولی با این حال به انگیزه‌های مشروعی هم‌چون رفع نیازهای اقتصادی خانواده، کسب عزت نفس، کمک به نیازهای جامعه و تضمین ایمنی برای آینده خود و خانواده به دیده احترام می‌نگرد (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۷۹)؛ بنابراین، اشتغال زنان از نظر اسلام در کلیت خود مردود نمی‌باشد؛ بلکه انگیزه اشتغال و نیز رابطه آن با وظایف مادری دارای اهمیت و قابل بحث است.

۳. مشکلات خانوادگی: واضح است که مسئله اشتغال زنان، بر خانواده و روابط زن و شوهر اثر مستقیم دارد؛ از این رو، در بسیاری از مواقع، به جای این‌که اشتغال زنان در خدمت نهاد خانواده قرار گیرد؛ منجر به تعارض و تقابل با آن می‌شود؛ به گونه‌ای که در برخی مواقع، موجبات زوال نهاد خانواده را فراهم می‌کند. البته از دیدگاه اسلام، در قدم نخست وظیفه اقتصادی و تأمین معاش خانواده به عهده مرد است و اگر اسلام به طور عموم زنان را از ورود به اشتغال منع نکرده، این امر به آن معنا نیست که در هر صورت ورود زنان را به اشتغال در خارج از خانه مجاز دانسته باشد؛ بلکه تنها مجازبودن را در مواقع ضرورت، مثل کمک به اقتصاد خانواده و کارهای زنانه، دانسته است نه تا سرحد فروپاشی نهاد خانواده؛ به این معنا که اسلام هرگز معتقد نیست که زنان در خانه زندانی باشند؛ بلکه شرکت آنان را در مشاغل و فعالیت‌های مثبت و سازنده اجتماعی یک امر مثبت دانسته است. از همین جهت، اسلام امر تأمین مالی خانواده را به طور کلی به عهده مرد واگذار نموده است و زن را از این جهت معاف دانسته تا با خیالی آسوده به اداره زندگی و ایفای نقش مادری خویش بپردازد. در این

رابطه، قرآن کریم در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ مردان سرپرست زنانند به دلیل آن‌که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و نیز به دلیل آن‌که از اموال‌شان خرج می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ج ۴، ۵۴۳-۵۴۴). قرآن با صراحت می‌فرماید که مردان عهده‌دار زنانند از آن جهت که باید مخارج خانه را تأمین کنند و نفقه زنان را بپردازند.

در هر حال، یک مسأله را نباید از نظر دور داشت و آن این‌که یکی از آثار و پیامد اشتغال زنان، برخورداری آنان از استقلال اقتصادی و کم‌شدن وابستگی اقتصادی‌شان به همسران است و آیه قرآن هم در همین چارچوب قابل تفسیر است؛ چون در این منطق مردان نان‌آور-هرکه نان دهد، فرمان دهد- است و این امر، خودبه‌خود سبب به‌وجود آمدن تغییراتی در روابط زن و مرد و سرپرستی خانواده می‌شود؛ به گونه‌ای که در اشکال جدید نهاد خانواده، دیگر مردان کانون اقتدار خانواده و سرپرست آن به حساب نمی‌آیند؛ بلکه قدرت اقتصادی زنان معادله قدرت سیاسی را در خانواده برهم زده و در حال برهم زدن بیش‌تر نیز می‌باشد. در حقیقت شکل جدیدی از خانواده متولد شده و می‌شود که مرد تصمیم‌گیرنده نهایی نیست و این وضعیت کشمکش‌های خانوادگی تازه‌ای را تولید نموده (زعفرانچی، ۱۳۸۳: ص ۸، ۵۴).

تأسیس ۱۳۹۴

اسلام در زمینه شوهرداری و خانه‌داری زن تأکید فراوانی کرده و در راستای آن وعده پاداش‌هایی را نیز داده است. رسول اکرم در این مورد می‌فرمایند: «هر بانویی که در خانه شوهر چیزی را بلند کند و در جای دیگر قرار دهد- به جهت اصلاح و تدبیر منزل- خدا به او نظر می‌کند و کسی هم که خدا به او نظر کند، عذابش نمی‌کند». زن مدیر خانه است و مسؤول گرم‌نگهداشتن کانون خانواده و ایجاد زمینه برای فراغ و آسایش شوهر. او وظیفه دارد که کانون خانه را به صورت دلخواه درآورد (قائمی، ۱۳۶۶: ۱۵۵).

می‌دانیم که انس و الفت و مهربانی بین زن و شوهر، در حقیقت اساس و پایه محکم زندگانی و باعث آسایش و راحتی است و زن در خانه نقش به‌سزایی در فراهم کردن آن و رفع

اضطراب خاطر و نگرانی دارد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...» (روم / ۲۱)؛ یکی از نشانه‌های خداوند این است که برای شما از خودتان همسرانی بیافرید تا در کنار آن آرام بگیرید و میان شما دوستی و مهربانی قرار داد.

همسر نیاز به یک آرامش روحی دارد و این زن است که می‌تواند نقش آرامش‌دهنده در خانواده را ایفا کند. زن وظیفه دارد اخلاق خوش و نیکویی در رابطه با همسر داشته باشد. تندخویی نکند و عصیان نورزد. در روایات از زن خواسته شده که در حین ورود شوهر به خانه، از او استقبال به عمل آورد؛ او را در صورت خستگی راحت گذارد و وسایل آسایش او را مهیا سازد (قائمی، ۱۳۶۶: ۱۲۳).

با حضور زنان در عرصه‌های شغلی، که بعضاً قسمت عمده وقت آنان را می‌گیرد، دیگر مجالی برای زن باقی نمی‌ماند تا به‌خوبی به ایفای نقش خود در خانواده بپردازد. در حقیقت پذیرش اشتغال برای زنان به معنای زیر بار مسئولیت مضاعف‌رفتن و قبول نقش‌های متعدد در زندگی است که این مسأله باعث خستگی زیاد، استرس‌های مداوم و فشارهای روحی و روانی و افسردگی می‌گردد. در واقع این امر سبب می‌گردد بعضی مسئولیت‌های خانوادگی وی را تحت الشعاع قرار دهد و از ایفای نقش‌ها و آنچه بر عهده او در خانواده نهاده شده برنیاید؛ به این معنا که سنگینی وظیفه و مسئولیت برون از خانه سبب می‌شود که به همسر خود نرسد؛ به کارهای او با بی‌اعتنایی بنگرد و نگاه‌ها دل‌سردکننده و برخوردها یأس‌آور باشد و این، خود، موجب افسردگی و اختلاف‌ها می‌شود. بر اساس تحقیقات، بخشی از اختلافات و درگیری‌های خانوادگی مربوط به کار زنان است؛ زیرا بخشی از وظایف و مسئولیت‌هایی که مرد از زن متوقع است، بر زمین می‌ماند (قائمی، ۱۳۶۶: ۱۷۸).

همسران این‌گونه زنان به تدریج از موقعیت شغلی زنان‌شان و مشکلاتی که ممکن است برای زندگی مشترک پدید آورند، ابراز نارضایتی می‌نمایند و در نتیجه مشاجرات لفظی را در پی می‌آورد که این وضعیت، امنیت و آسایش خانه و فرزندان را به مخاطره خواهد

انداخت (یزدان‌پناه، ۱۳۸۰: ۱۸)؛ بدین ترتیب، تأثیرات منفی بر روی مناسبات خانوادگی، خوش‌بختی، سلامتی روحی و روانی و رضایت‌مندی زناشویی خواهد گذاشت و چنین باعث می‌گردد که زوجها کم‌تر به‌عنوان یک زوج یا خانواده، اوقاتی را در کنار هم سپری نمایند؛ بلکه اغلب اوقات با هم رفتاری مانند دو کارمند در اداره را در محیط خانه به نمایش می‌گذارند (فروتن، ۱۳۸۲: ۹/۴)؛ بنابراین، به‌طور کلی، خستگی از کار داخل خانه و بیرون از خانه سبب می‌شود تا زن در روابط زناشویی، ارتباطات کلامی و... کم‌تر فعال شود و این خود به مخاطراتی در روابط خانوادگی می‌انجامد (نشریه حوراء، ش ۸، ص ۶). در واقع خانه‌ای را که محل آرامش و تأمین نیازهای متقابل زن و شوهر است، مبدل به استراحت‌گاه دو کارمند می‌نماید که ساعت‌هایی را صرفاً جهت آماده‌شدن برای کار فردا با هم بگذرانند.

۴. افزایش طلاق: فعالیت زنان، گرچه به بالا رفتن درآمدهای خانواده و برخورداری از تسهیلات رفاهی بیش‌تر می‌انجامد؛ ولی ممکن است تسهیلات رفاهی بیش‌تر، رضایت‌مندی و آرامش بیش‌تر را به ارمغان نیاورد؛ بلکه در عوض، منجر به خسارت‌های جبران‌ناپذیری گردد؛ چرا که نوع برداشت غلط از اشتغال ممکن است باعث فروپاشی زندگی مشترک شده، بسیاری از این‌گونه خانواده‌ها را با چالش جدی مواجه سازد. شاید بتوان گفت بیش‌تر مشکلات و اختلافات زناشویی در این رابطه می‌تواند به طلاق منجر شود. در مجموع می‌توان گفت که از اثرات منفی اشتغال زنان، خستگی ناشی از کار که منجر به کاهش یا عدم رسیدگی کافی به‌خود، همسر و خانواده می‌شود، می‌باشد که این امر در بعضی موارد به اختلاف و درگیری و نهایتاً طلاق منجر می‌گردد (آذربایجانی، ۱۳۸۳: ۹۹۷).

رابطه اشتغال زنان و طلاق از مباحثی است که باید بیش‌تر مورد دقت قرار گیرد و در بررسی عوامل زمینه‌ساز جدایی و از هم‌گسیختن شیرازه خانواده، به سستی و سردی روابط عاطفی از مدت‌ها قبل از طلاق برمی‌خوریم. در کالبدشکافی این جریان، سستی تدریجی عواطف میان زن و شوهر یکی از عوامل مهم ارضای عاطفی از طریق روابط با دیگران است. التذاذهای بصری و سمعی در فضای ارتباطی با همکاران، که به نوعی روابط صمیمی توأم با احترام است، به‌صورت ناخودآگاه مقدار قابل توجهی از نیاز عاطفی همسر را کاهش

می‌دهد و به‌طور تدریجی به تنزل کیفیت زناشویی می‌انجامد و بالاخره جدایی روانی، طلاق و جدایی فیزیکی را به‌دنبال دارد (آذربایجانی، ۱۳۸۳: ۲۰۷). هم‌چنین قطع وابستگی اقتصادی و کم‌شدن احساس نیاز به همسر، آستانه تحمل‌پذیری زن را کاهش و میل به جدایی را با احساس مشکلاتی در زندگی زناشویی افزایش می‌دهد. برخی از آمار کشورهای غربی نشان می‌دهند که طلاق در خانواده‌هایی که زنان شاغل دارند، تا چهار برابر خانواده‌های دیگر است. لنسکی در این رابطه می‌نویسد: «مشارکت شتاب‌آلود زنان در صنعت باعث گسترش طلاق و افزایش جرایم شده است و این امر به گواهی آمار و مستندات رسمی قابل قبول است» (حشمت‌الواعظین، ۱۳۸۳: ۱۵۴)؛ از این‌رو، هر قدر زنان در توسعه علوم و فنون کوشش نمایند، طلاق و جدایی‌ها افزایش می‌یابد و رشته زناشویی رو به گسیختگی خواهد رفت. مطابق آمار مربوط به سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹، چهل درصد از زنان تهرانی به‌خاطر گرفتاری‌های شغلی که در خارج از منزل داشته‌اند، کارشان به اختلاف و مشاجره با شوهرانشان و در نهایت به جدایی و طلاق کشیده شده است. البته پژوهش‌های انجام‌شده در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که در میان زنان درخواست‌کننده طلاق، سهم زنان شاغل بیش از دو برابر سهم زنان خانه‌دار است. این وضعیت بیانگر دو نکته است: یکی این‌که بیانگر آگاهی بیش‌تر از حقوق اجتماعی و اتکاء به خود به‌دلیل کسب درآمد و استقلال اقتصادی است و دلیل دیگر می‌تواند کوتاهی زنان شاغل در انجام وظایف خانه‌داری‌شان باشد که این امر، موجب بی‌نظمی در امور داخلی خانواده می‌گردد.

نتیجه‌گیری

به‌طور عمده، روند رو به رشد گرایش زنان به اشتغال در برون از محیط خانه، معلول عوامل متعددی؛ چون: گسترش اندیشه و تفکر مدرنیته و فمینیستی از یک طرف و افزایش زنان تحصیل‌کرده با تحصیلات عالی از طرف دیگر، می‌باشد. در کنار این مسائل، یک‌سری اقدامات حمایتی و تشویقی که زنان را به واردشدن در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و خدماتی تحریک و ترغیب می‌نماید، بیش از پیش، سبب شده است که در عصر حاضر

شاهد حضور چشم‌گیر زنان در صحنه‌های اجتماعی باشیم؛ اما آنچه که در این میان جای تأمل دارد و توجه مدیران جامعه را می‌طلبد تا به دنبال راه‌کار باشند، پیامدها و آثار نامطلوب ناشی از اشتغال زنان بر روابط خانوادگی، به‌ویژه تربیت فرزندان است؛ با این توضیح که در قدم نخست، وظیفه اصلی زن‌ها، مادربودن و تربیت فرزندان می‌باشد و جای تردید نیست که اشتغال زنان در برون از خانه، با انجام وظایف مادری و تربیتی‌شان در تضاد و یا حداقل مانعی از اجرای این وظایف به‌نحو درست می‌باشد؛ اما از منظر دیگر، نباید فراموش کنیم که یک‌سری مسئولیت‌ها و وظایفی در جامعه وجود دارند که انجام آن‌ها متناسب با شرایط زنان می‌باشد.

در نهایت مسأله اشتغال زنان را در مقام قضاوت می‌توان یک امر نسبی دانست و نمی‌توان به‌طور قطعی این امر را بد یا خوب تلقی کرد. خلاصه مطلب این که زنان باید در اجتماع حضور یابند؛ ولی نه به هر قیمتی؛ به این معنا که اشتغال زنان نباید منجر به رهاکردن فرزندان و عدم رسیدگی به امور خانه‌داری گردد؛ چرا که کوتاهی در این امور باعث سست‌شدن ارکان خانواده و فروپاشی آن می‌شود. در این راستا ذکر این نکته حائز اهمیت است که حضور زنان در اجتماع، تنها مستلزم اشتغال در بیرون از خانه نیست و این امر می‌تواند با شرکت در گروه‌ها و سازمان‌ها و نهادهای مدنی و فعالیت در کارهای عام‌المنفعه و... تحقق پذیرد. البته ایجاد فرهنگ‌سازی جهت ارتقاء مقام مادری و امر خانه‌داری و بسترسازی سالم جهت تغییر نگرش افراد به‌منظور بالاتر بردن مقام و شأن و منزلت یک زن شاغل نسبت به یک زن خانه‌دار از یک‌سو و حمایت از جنبه مادری و خانه‌داری زن توسط دولت و نهادهای اجتماعی دیگر، لازم و ضروری به‌نظر می‌رسد.

در کل می‌توان نتیجه گرفت که اشتغال زوجین گرچه فوایدی؛ مانند بهبود وضعیت اقتصادی و تأمین نیازهای مادی خانواده، عزتمندی اجتماعی، اثبات قابلیت‌های زنان در عرصه‌های اجتماعی، استقلال مالی و به‌دست‌آوردن پشتوانه‌ای برای دوران کهن‌سالی زنان و نیز رفاه و تأمین نیازهای مادی بیش‌تر خانواده، خودنظم‌دهی و در مجموع رشد، ترقی و سازگاردی اجتماعی سریع‌تری را برای فرزندان به‌دنبال دارد؛ اما در کل می‌توان گفت: با

وجود همه مزایای مذکور، که اشتغال زنان در پی دارد، تأثیرات نامطلوب آن را در فرایند رشد فرزندان، به‌ویژه رشد عاطفی آن‌ها، که از ناحیه همین اشتغال مادران در بیرون از خانه بر کودکان تحمیل می‌شود، نباید غفلت کرد؛ بدان معنا که پیامدهای ناگواری را اشتغال مادران بر جای می‌گذارد که باعث می‌شود تا میزان آسیب‌پذیری کودکان در سال‌های اولیه کودکی افزایش یابد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آذربایجانی، مسعود (۱۳۸۳)، «اشتغال زنان در جامعه»، مجله یاس، ش ۱۴.
۳. اعزازی، شهلا (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی خانواده: با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۴. اعظم‌زاده، منصوره و مریم رجب‌زاده (۱۳۸۹)، فزونی ورود دختران به دانشگاه و چالش‌های آتی خانواده، در (مجموعه مقالات همایش ملی راهبردهای تحکیم نهاد خانواده)، زیر نظر سید رضا صالحی امیری، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۵. بستان نجفی، حسین (۱۳۸۳)، اسلام و جامعه‌شناسی خانواده، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۶. تافلر، الوین (۱۳۸۴)، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، خوارزمی، تهران، علم.
۷. تقوی، نعمت‌الله (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی خانواده، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
۸. حشمت‌الواعظین قمی، محمدتقی (۱۳۸۳)، الگوی زن اصیل و آزاد، ج ۱ و ۲، تهران، مدرسه علمیه ایروانی.
۹. خالد، امیر رستگار (۱۳۸۵)، خانواده- کار- جنسیت، تهران، روابط عمومی شورای فرهنگی- اجتماعی زنان.
۱۰. داودی، محمد (۱۳۸۸)، تربیت اخلاقی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. درو، یزدان‌پناه (۱۳۸۰)، اشتغال زنان، کمک مالی یا تنوع زندگی، نشریه همشهری.
۱۲. دورانت، ویل (۱۳۸۲)، تاریخ تمدن، ج ۱، مشرق‌زمین، گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام و...، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. راوندی، مرتضی (۱۳۸۷)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات نگاه.
۱۴. رضایی، عبدالعظیم (۱۳۸۶)، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، تهران، در.
۱۵. رهنمایی، احمد (۱۳۸۳)، غرب‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، انتشارات.

۱۶. زعفرانچی، لیلاداد (۱۳۸۳)، «توصیه‌های CEDAW برای اشتغال زنان، استراتژی‌های نظام بین‌الملل»، کتاب نقد، ش ۲۹.
۱۷. سول هوفمن و سوزان اورت (۱۳۸۹)، زنان و اقتصاد خانواده، کار و درآمد، ترجمه محمود دانشور کاخکی و... مشهد، دانشگاه فردوسی.
۱۸. شاو، جان براد (۱۳۸۶)، خانواده، تحلیل سیستمی خانواده، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، تهران، لیوسا.
۱۹. شیخی، محمدتقی (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی زنان و خانواده، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۰. علویون، محمدرضا (۱۳۸۱)، کار زنان در حقوق ایران و حقوق بین‌الملل کار، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
۲۱. عمید، حسین (۱۳۷۶)، فرهنگ عمید، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۲۲. فروتن، یعقوب (۱۳۸۲)، تأثیر اشتغال زنان بر مناسبات زناشویی و خانواده، نشریه ابرار.
۲۳. فضائلی، مصطفی (۱۳۸۸)، شروط غیر معتبر و آثار حقوقی آن در کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۲۴. کولایی، الهه و محمدحسین حافظیان (۱۳۸۵)، نقش زنان در توسعه کشورهای اسلامی، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
۲۵. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران، نشر شیرازه.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (۱۹)، تهران، انتشارات صدرا.
۲۷. معین، محمد (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۲۸. منادی، مرتضی (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی خانواده: تحلیل روزمرگی و فضای درون خانواده، تهران، نشر دانژه.
۲۹. منصورنژاد، محمد (۱۳۸۶)، زنان: حقوق، کرامت و هویت، تهران، انتشارات جوان پویا.
۳۰. میشل، آندره (۱۳۵۴)، جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران، انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
۳۱. مینوچین، سالوادور (۱۳۸۷)، خانواده و خانواده درمانی، ترجمه محسن دهقانی و زهره دهقانی.